

# متد فشار رسمی

یادداشت عماد بهاور

۱۳۸۵/۱۱/۱۱

پس از چند سال چالش و درگیری عملی و نظری میان اصلاح طلبان و محافظه کاران، اکنون به نظر می رسد به تازگی و در این مقطع زمانی این دو گروه به بلوغ فکری خود نزدیک شده و از جایگاه و خواسته های خویش آگاه گشته اند. این دو گروه همچنین مرزبندی های خود را با یکدیگر آشکار می کنند و انتظارات خود را نیز برای یکدیگر شفاف تر می سازند. این فرایند شاید حتی با نوعی اعتماد سازی متقابل همراه باشد. آیا این به معنی یک مصالحه میان این دو جناح عمده سیاسی ایران است و آیا این مصالحه، صلحی و سازشی در پی دارد؟ لزوماً اینگونه نیست؛ حتی اگر افرادی از میان این دو جناح به فکر برپاسازی یک «دموکراسی خودمانی» باشند.

پیش از آنکه ذهن خود را همچون همیشه آزادانه رها کنیم تا به دنبال آنچه برود که خود می خواهد، می توان در یک سطح تحلیل خردتر، به این مسئله پرداخت که رفتار دو جناح در انتخابات ۲۴ آذر بیش از هر چیز نشان دهنده گرایش ایشان به درک واقع بینانه تر از شرایط و البته نگاه عملگرایانه تر به موضوعات است. از این زاویه، واقعی تر شدن نگاه دو جناح (شامل شفاف تر شدن مرزبندی ها، درک محدودیت های عمل، آگاهی از سطح انتظارات متقابل و تحلیل عملگرایانه از شرایط) نه تنها لزوماً به مصالحه نمی انجامد که حتی امکان دارد به برخورد جدی و نهایی این دو جناح علیه یکدیگر نیز منجر شود. بدیهی است که ما برای پیش بینی آنچه رخ خواهد داد تنها می توانیم به احتمالات موجود از وقوع سناریوهای مختلف بسنده کنیم. با این حال این به آن معنی نیست که ناتوان از تغییر وزن احتمالی یک سناریو نسبت به سناریوی دیگر می باشیم. این همان چیزی است که استراتژی ها و تاکتیک های صحیح می تواند برای گروه های دموکراسی خواه به ارمغان آورد.

. تولد یک استراتژی واقع گرایانه

ذوق کودکانه ما از داشتن یک استراتژی کامل در بهار اصلاحات نشان دهنده آن است که گاهی در ذهن جمعی خود به یک ایده ارضاکنده به چشم یک استراتژی می نگریم؛ ایده ای که نسبتی از نظر و عمل را در ساختار طراحی خود به گونه ای گنجانده است که در نگاه اول عملگرایانه و واقعی به نظر می رسد. در این لحظه ذهن با فریب کاری خاص خود، ما را از درک واقع بینانه و نگاه عمیق تر به آن ایده باز می دارد چرا که ترس از فروریختن استراتژی و در نتیجه نبودن یک راهبرد عملی از نظر روشنفکران بسیار ترسناک است. در طراحی یک استراتژی، پیش از هر کاری ابتدا نقاط قوت و ضعف داخلی و فرصت ها و تهدیدات

خارجی بررسی و تحلیل می شود. یعنی استراتژی ها از همان ابتدا و در مقدمه «واقع بینانه» متولد می شوند و در حقیقت استراتژی غیرواقع بینانه وجود ندارد.

اکنون آشکار گردیده است که استراتژی «فشار از پایین، چانه زنی از بالا»، آنگونه که سعید حجاریان طرح کرد، چه در بخش اول و چه در بخش دوم، غیرواقع بینانه بوده است و در نتیجه نمی توانست به عنوان یک استراتژی مطرح شود. شاید عجیب به نظر برسد اگر بگوییم که این ایده برای ما حداکثر یک «هدف» می توانست باشد. یعنی رسیدن به آن سطحی از جامعه مدنی که در آن نخبگان با سازوکارهای چانه زنی و نفوذ و بدنه جامعه نیز با اعمال فشار مدنی قدرت را وادار به پذیرش افکار و ایده های خود سازند. اگر توان انجام چنین کارهایی را داشتیم، جامعه مدنی تا حدی خود محیا بود. درحالیکه ما به دنبال یک استراتژی مبارزاتی اصلاح طلبانه برای رسیدن به جامعه مدنی می گشتیم. ما به جای پاسخ دادن به سوال، صورت سوال را بازنویسی کرده بودیم. نه اصلاح طلبان ظرفیت و توان لازم را برای چانه زنی در بالا داشتند و نه بدنه اجتماعی دارای احزاب و نهادهای مدنی قدرتمندی بود تا فشار از پایین را سازماندهی کند.

. تلاش های حجاریان برای طرح یک استراتژی

کامل البته خالی از قدردانی نیست. او بسیار به مقصد نزدیک شده بود و دموکراسی خواهان ایران بخشی از بینش کنونی خود را مرهون هم اندیشی متفکرانی چون او هستند. ما برای رسیدن به «وضعیت چانه زنی از بالا، فشار از پایین»، (یعنی وضعیتی که صرفه نظر از آنکه قانون اساسی چه باشد، حاکمیت نسبی دموکراتیک حکم فرماست) کافی است تقریر واقعی شده از هر بخش از ایده حجاریان را به عنوان «استراتژی» عملی خود برای مبارزه «اصلاح طلبانه» و مسالمت آمیز برگزینیم.

تقریر واقعی شده «چانه زنی از بالا» را می توان از میان تجارب اصلاح طلبان در انتخابات ۲۴ آذرماه ۸۵ بازیابی کرد. اکنون برخی از اصلاح طلبان صراحتاً می گویند که حضور اکثریتی در بخش عاری از قدرت حکومت، نه تنها هیچ مزیتی برای ایشان ندارد که حتی همانگونه که از سرنوشت دولت اصلاحات پیداست، بار مسئولیت سیستم ناسالم حکومتی را نیز بر دوش ایشان خواهد انداخت. در نتیجه اصلاح طلبان رو در روی مردم قرار گرفته و درواقع مردم را علیه خود می شورانند، درحالیکه قدرت واقعی در دستان ایشان نیست و در مکان دیگری قرار دارد. اینگونه است که در حال حاضر از نظر اصلاح طلبان حضور «اقلیت موثر» در حکومت بسیار مفیدتر از «اکثریت ناتوان» است. «الگوی شورای شهر تهران» (پس از انتخابات ۲۴ آذر) یک الگوی مناسب برای فعالیت های اصلاح طلبان در آینده است. اقلیت موثری که مسئولیت تصمیمات و سیاست ها را برگردن اکثریت شورا (محافظه کاران) می اندازند و درعین حال قدرت تاثیرگذاری بر تصمیمات و سیاستگذاری ها را نیز دارا می باشند. هم می تواند در مقام یک منتقد تمام عیار از سیاست های جاری ظاهر شود و هم می تواند به چانه زنی در بالا بپردازد.

اما هنگامی که نوبت به بررسی بخش دوم ایده حجاریان یعنی «فشار از پایین» می رسد، ناگهان سکوتی بر اذهان حکم فرما می شود. این البته اصلاح طلبان را به یاد انتقادات فراوانی می اندازد که به نحوه عملکرد

ایشان در بسیج عمومی اشاره دارد. ضعف اصلاح طلبان داخل حاکمیت در استفاده از پتانسیل و نیروهای مردمی در حمایت از اصلاح طلبی همواره مورد انتقاد اپوزیسیون و اصلاح طلبان خارج از حاکمیت بوده است. در واقع ایشان هیچگاه تلاشی جدی برای سازمان دهی فشار از پایین به طور مسالمت آمیز و در جهت اهداف اصلاح طلبی صورت ندادند. با این حال همواره از مردم انتظار داشتند که تنها در زمان انتخابات از خانه بیرون آمده و به اصلاح طلبان رای دهند.

اما گروه های دیگری نیز هستند که سال ها در اندیشه سازماندهی مردم برای اعمال فشار بر حاکمیت بوده اند، هرچند که تاکنون به توفیقی در این باره دست نیافتند. برنامه اپوزیسیون رادیکال برای بسیج مردم با ایده عمل غیرخشونت آمیز و ایجاد انقلاب رنگین و یا با ایده یک انقلاب تمام عیار، تنها بر روی کاغذ معنا داشته است. دلایل زیادی وجود دارد که چرا پروژه رادیکالیسم در ایران شکل نمی گیرد و یا تنها در شرایط بسیار استثنایی (و احتمالاً با تحمیل هزینه های گزاف برای کشور) بوجود می آید. برخی از این دلایل به شرح زیر است:

۱- فقدان اپوزیسیون متحد، ۲- فقدان انگیزه مشترک در میان گروه های اپوزیسیون، ۳- عدم وجود رهبری موثر در میان اپوزیسیون، ۴- ضعف ساختاری و تشکیلاتی سازمان های اپوزیسیون، ۵- نفوذ نیروهای امنیتی در بین نیروهای اپوزیسیون، ۶- فقدان انسجام تشکیلاتی در احزاب و سازمان های اپوزیسیون، ۷- عدم توان مالی و تدارکاتی، ۸- در اختیار نداشتن رسانه و کانال ارتباطی برای برقراری ارتباط با مردم عادی، ۹- اعمال فشار و محدودیت زیاد از طرف حکومت، ۱۰- عدم امکان عضوگیری، ۱۱- هزینه بالای فعالیت سیاسی برای اعضای سازمان های اپوزیسیون، ۱۲- انتظار بیهوده از مردم عادی برای پرداخت هزینه بالا برای اهداف سیاسی، ۱۲- وضعیت خاص بین المللی ایران و ...

در چنین شرایطی تنها یک معجزه می تواند تمام موانع را برطرف ساخته و اپوزیسیون رادیکال را پیروز گرداند. البته به غیر از معجزه، دخالت خارجی و جنگ داخلی هم می تواند به سود اهداف گروه های رادیکال باشد، اما قطعاً منطبق با منافع ملی نخواهد بود. از آنجا که در انتظار معجزه و یا دخالت خارجی نشستن نه عاقلانه است و نه منطبق با مصالح ملی، بسیاری از گروه ها با پذیرش ریسک ها و محدودیت های پروسه اصلاح طلبی، هم در روش و هم در هدف اعتدال بیشتری به خرج داده اند. در این پروسه اگرچه مسیر طولانی تر است اما رسیدن به هدف (حاکمیت قانون و دموکراسی) با حفظ حداکثر منافع ملی می تواند تاحدی تضمین شده باشد.

در نهایت به این نتیجه می رسیم که نه اصلاح طلبان داخل حاکمیت و نه اپوزیسیون رادیکال هیچکدام راه حل واقع بینانه ای برای سازماندهی و اعمال «فشار از پایین» ارائه نکرده اند. با این حال شاید بتوان با تلفیق عنصر «قانونگرایی» اصلاح طلبی و ایده «عمل غیرخشونت آمیز» بخشی از نیروهای رادیکال به تقریر واقعی تری از «فشار از پایین» دست یافت که بتواند به عنوان یک روش میانه مورد توافق بسیاری از گروه های سیاسی باشد. اما پیش از آن باید به رفع برخی از موانع ذهنی موجود در این زمینه اقدام نمود. منظور آن دسته از کلیشه های ذهنی است که سالها امکان طرح ایده ها و نظرات جدید را از فعالین سیاسی گرفته است. کلیشه های ذهنی اپوزیسیون آرمان گرا

ذهن آرمانگرای اپوزیسیون رادیکال، برای هر عملی ارزشی ثابت قایل است. آن‌ها به اعمال و کنش‌های سیاسی به شکل هنجاری می‌نگرند. این لزوماً به معنای نگاه اخلاقی به امور نیست بلکه منظور اختصاص ارزشی خاص و تغییر ناپذیر به هر امری است. ذهن فریبکار، این نوع نگاه ارزشی را به تدریج و در طول زمان تفسیر به «اصولگرایی» یا «اخلاق مداری» می‌کند درحالی‌که اینگونه نیست و هر ارزشی لزوماً و ذاتاً اخلاقی نیست.

طرح یک مثال ما را در فهم این مسئله یاری می‌کند؛ توصیه پیامبرگونه و هنجاری بسیاری از گروه‌های رادیکال، تحریم انتخابات است. از این زاویه، شرکت کردن در انتخابات ارزشی برابر با مشروعیت بخشی به نظام سیاسی دارد. پس صرفه نظر از اینکه شرایط برگزاری انتخابات چگونه باشد (آزاد یا غیرآزاد)، تحریم توصیه می‌شود. گزاره فوق در طول زمان و به تدریج تبدیل به یک اصل اخلاقی می‌شود، یعنی شرکت در انتخابات عملی غیراخلاقی، سودجویانه و حتی خیانت‌آمیز محسوب می‌شود. وقتی چنین طرز فکری فراگیر می‌شود، کسی دیگر به اصل موضوع باز نمی‌گردد تا منشاء آن را بیابد. این تصور (یا توهم) به تدریج تبدیل به یک کلیشه ذهنی می‌شود که حتی مردم کوچه و بازار نیز به راحتی و قاطعانه آن را بیان می‌کنند بدون آنکه حتی اندکی به منشاء شکل‌گیری آن شک کنند. (این کلیشه‌های ذهنی عوام لزوماً با گفتمان عمومی یکی نیست.)

حال در مورد مثال انتخابات می‌توان با طرح سوالاتی به منشاء گزاره مذکور شک کرد؛ ۱- آیا عدم مشارکت لزوماً به معنای از دست رفتن مشروعیت یک نظام سیاسی است؟ چه نوع مشارکتی؟ در چه سطحی؟ کدام نوع مشروعیت؟ ۲- آیا از دست رفتن مشروعیت به معنای فروپاشی یک نظام سیاسی است؟ تاثیر عوامل دیگر به غیر از مشروعیت در فروپاشی چقدر می‌باشد؟ کدام مشروعیت و کدام فروپاشی؟ ۳- آیا از بین بردن مشروعیت دموکراتیک نظامی که مبنای مشروعیت خود را الهی (سنتی یا غیر دموکراتیک) می‌داند، تاثیری در ثبات نظام دارد؟ آیا ترکیب نسبی از انواع مشروعیت نمی‌تواند به سود نظام باشد و نمی‌تواند از اهمیت تاثیر مشروعیت دموکراتیک بر ثبات سیاسی تا حدی بکاهد؟ ۴- آیا تحریم امکان‌پذیر است؟ تحریم یعنی چه؟ تا چه حد عدم مشارکت به معنای تحریم است؟ تحریم چه زمانی پیروز است؟ تحریم فعال و غیرفعال چه فرقی می‌کنند؟ آیا عدم مشارکت یک «عمل سیاسی» است؟ آیا عدم مشارکت به معنای تحریم است؟ چطور می‌توان میزان کمی عدم مشارکت منتهی به تحریم را تخمین زد؟ منشاء نارضایتی منتج به تحریم چند نوع است؟ آیا هدف و انگیزه‌های تحریم یکسان هستند؟ آیا هر نوع تحریمی خواهان فروپاشی ساختاری نظام است؟ هدف تحریم اعتراض به موضوعی خاص است یا یک اعتراض به کل سیستم؟ و ... این‌ها تنها بخشی از سوالاتی است که می‌توان درباره گزاره «شرکت در انتخابات، مشروعیت دادن به نظام است»، مطرح نمود. هر کدام از این سوالات می‌تواند موضوع ده‌ها تحقیق آکادمیک باشد و می‌تواند صدها نظر علمی و کارشناسی متفاوت را در پی داشته باشد. در این لحظه متوجه می‌شویم که با یک شک، تمام بنایی که بر روی یک کلیشه ذهنی ساخته ایم ناگهان فرو می‌ریزد.

با تعمیم گزاره فوق الذکر به مسائل دیگر عمق فاجعه رخ می نماید. از نظر اپوزیسیون رادیکال شرکت در هر مراسم رسمی، مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی است. از نظر ایشان حتی هرگونه عمل در چارچوب قوانین حاکم در نظام سیاسی نیز مشروعیت بخشیدن به نظام است چرا که به عقیده ایشان با عمل به قانون درحقیقت به آن قانون و سپس به پدیدآوردگان آن قانون مشروعیت داده شده است. حتی رادیکال ترها هر حزب قانونی و رسمی را نیز تایید کننده نظام می دانند و معتقدند که باید سازمان های غیررسمی (آن ها می گویند مردمی) و حتی مخفی تشکیل داد. ایشان تاحدی پیش می روند که پیشنهاد می کنند تمام سازمان های رسمی را منحل کنیم و در متن جامعه مدنی حرکت نماییم.(!؟) جالب اینجاست که برخی حتی از مطالبه حقوق قانونی خود نیز طفره می روند چرا که مطالبه حقوق قانونی نیز نوعی مشروعیت دادن به قانون است. (در عوض اینگونه تظاهر می کنند که قوانین بین المللی و حقوق بشری را مطالبه می کنند و نه قوانین داخلی را؛ درحالیکه قوانین بین المللی نیز ناظر بر قوانین داخلی کشورهاست.) آیا می توان تصور کرد که این تخیلات اگر ادامه پیدا کند به کجا خواهد انجامید؟ تمام این ها بر پایه های ذهنیتی بنا می شود که خود سست بنیاد است. همانطور که توضیح داده شد می توان به تمام مبانی نظری افکار فوق به راحتی شک کرد و آن ها را زیر سوال برد.

نتیجه چه خواهد بود؟ یک اپوزیسیون دست و پا بسته که بیش از ۲۵ سال با تکرار کلیشه های ذهنی خود، در دام نهادهای حکومتی گرفتار آمده است. اپوزیسیون خانه نشین همچون پیردختری افتخار می کند که رنگ آفتاب را هم ندیده است. او فکر می کند که اگر بیرون بیاید به نگاه های نامحرم مشروعیت داده است، در حالیکه نمی داند اینگونه خود را اسیر کرده است. اپوزیسیون ایران اسیر کلیشه های ذهنی خود است و نه اسیر حکومت.

. تقریر واقع گرایانه از «فشار از پایین»

«فشار از پایین» چه در تفسیر محافظه کارانه اصلاح طلبان حکومتی و چه در تفسیر رادیکال اپوزیسیون، هیچ کدام نمی تواند واقع گرایانه باشد. می توان میان این دو پلی زد و تلاشی کرد تا متدی عملی تر و واقعی تر تقریر نمود. می توان این متد را «متد فشار رسمی» نام نهاد.

اکنون به مثال های پیشین باز می گردیم. شرکت یا عدم شرکت در انتخابات به خودی خود حامل هیچ ارزش مشخصی نیست. حتی نمی تواند نشانه یا پیام خاصی هم داشته باشد. شرکت یا عدم شرکت بسته به آنکه در پس زمینه آن چه برنامه سیاسی در جریان باشد، حاوی معنی و مفهوم خواهد بود. لذا گاهی شرکت در انتخابات بسیار رادیکال تر از عدم شرکت است، بسته به آن که هدف از شرکت چه باشد و تا چه حد این هدف رادیکال باشد. مهم آن است که این شرکت یا عدم شرکت تا چه حد بتواند مردم را برای رسیدن به هدفی خاص سازمان دهی کند و یک عمل جمعی معنا دار را به نمایش بگذارد. در حقیقت واکنش نسبت به انتخابات زمانی دارای ارزش و اهمیت است که توان آن در سازماندهی فشار از پایین قابل اندازه گیری باشد؛ حال این واکنش می تواند از طریق مشارکت صورت گیرد یا عدم مشارکت.

بنابراین همانطور که در یادداشت پیشین نگارنده نیز برآن تاکید شده بود، عمل جمع شدن مردم برای انداختن برگه ای درون یک صندوق، لزوماً به معنای شرکت در یک انتخابات (آنگونه که در غرب مطرح است)

نمی باشد. عدم استفاده از فرصت و فضای انتخاباتی در ایران به معنای این است که اپوزیسیون یک فرصت مناسب را برای شکل دهی به عمل جمعی معنا دار از دست داده اند و در عوض هیچ عمل سیاسی جایگزین را پیشنهاد نداده و تنها مردم را به خانه نشینی دعوت کرده اند. این دقیقا در جهت نقض هدف (سازمان دهی فشار از پایین) می باشد. عوامل غیردموکرات حاکمیت بسیار خوشحال خواهند شد اگر آن ۴۰ درصد مردم ناراضی همواره در خانه های خود بنشینند و در فرایند های رسمی به اظهار نظر نپردازند. در چنین شرایطی حکومت می تواند با حضور حدود ۵۰ الی ۶۰ درصد مردم یک دموکراسی تضمین شده، با ثبات و خودمآنی را برای جهانیان به نمایش بگذارند. اتفاقا از دید افکار عمومی سایر کشورها این درصد مشارکت خیلی هم مناسب است.

نتیجه آن است که عدم مشارکت گروه های اپوزیسیون در فرایند های جمعی و رسمی با اتکا به ایده غیرموجه و غیرعلمی عدم مشروعیت بخشی به نظام، نه تنها موجب تضعیف ساختارهای سیاسی نظام نگردیده است، بلکه به فرایند استقرار یک دموکراسی «شرم آور»، خودمآنی و باثبات کمک کرده و به آن سرعت بخشیده است. حال با فراتر رفتن از بحث انتخابات می توان به فرصت های از دست رفته دیگر نیز اشاره کرد. بیش از ۲۵ سال است که گروه های اپوزیسیون از شرکت در راهپیمایی های رسمی امتناع می ورزند. حاکمیت همواره در طول سال های گذشته اینگونه القا و تبلیغ کرده است که هراندازه حضور مردم در راهپیمایی های رسمی بیشتر باشد پشتوانه مردمی نظام و ایدئولوژی رسمی آن نیز بیشتر می باشد. این صد در صد یک ترفند روانی است که با آگاهی از ساختار فکری اپوزیسیون طراحی شده است. به همین دلیل است که همواره پیش از مراسم های رسمی نظیر انتخابات و یا راهپیمایی های دوره ای، از تریبون های رسمی و رسانه های عمومی (مخصوصا صدا و سیما) اینگونه القا می شود که شرکت در این مراسم ها به معنای تایید نظام و ایدئولوژی آن است. (این دقیقا همان چیزی است که گروه های اپوزیسیون می گویند.) همانطور که پیشتر گفته شد، فرایند مشارکت به خودی خود حاوی معنی، مفهوم، پیام و یا ارزش خاصی نیست. این معنی که شرکت در راهپیمایی به معنای تایید نظام است را حاکمیت القا کرده است نه آنکه ذاتا شرکت در راهپیمایی دارای چنین معنی و مفهومی باشد. سوالاتی مشابه آنچه در مورد انتخابات مطرح شد در اینجا نیز مطرح است و به سادگی می توان به صحت ایده مشروعیت بخشی مشارکت در راهپیمایی ها شک نمود. اگر در راهپیمایی های رسمی ده ها هزار نفر به سیاست ها و یا ایدئولوژی رسمی نظام اعتراض کنند، هیچ کس نمی تواند ادعا کند شرکت مردم در راهپیمایی برای تایید سیاست های نظام بوده است.

در شرایط کنونی به نظر می رسد تنها از طریق مراسم های رسمی می توان اقدام به سازمان دهی فشار از پایین نمود. این بسیار واقعی تر است. هیچ کس را نمی توان به جرم شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن و یا ۱۳ آبان بازداشت کرد. مخصوصا اگر شیوه شرکت در راهپیمایی آرام و مسالمت آمیز باشد و جمعیت زیادی هم در آن شرکت کنند. همه ساله اینگونه راهپیمایی ها در مقابل دوربین های صدها خبرنگار داخلی و خارجی چنان برگزار می شود که خروجی اخبار مخابره شده به سراسر دنیا از برگزاری یک راهپیمایی باشکوه حکایت دارد. حال هر چقدر که اپوزیسیون بگویند که این راهپیمایی ها نمایشی است و آدم های شرکت کننده در آن اجاره ای هستند (آنگونه که ۲۵ سال گفته اند) تاثیر چندانی نخواهد داشت. اما تصور

کنید که در همان راهپیمایی چند هزار نفر به طرح شعارهای آزادیخواهانه پردازند و یا به سیاست های جاری نظام انتقاد کنند. می توان حدس زد که در برابر آن تعداد خبرنگار خارجی که به ایران دعوت شده اند، این حرکت چه بازتاب جهانی خواهد داشت. در واقع هم بخش ناراضی مردم برای اولین بار موجودیت و حضور خود را در انظار عمومی و در برابر افکار عمومی سایر کشورها عینیت می بخشند و هم هدف حاکمیت در برپایی راهپیمایی ها و مراسم های نمایشی و تبلیغاتی (و جایگزینی آن ها به جای همه پرسى) تقریباً بی اثر خواهد شد. هزینه چنین حرکتی نیز در صورت داشتن فرم اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز کم تر از هرگونه برنامه آلترناتیو مشابه است.

بنابراین شاهد هستیم که حاکمیت چگونه با استفاده از ترفندهای روانی و با آگاهی از ذهنیت کلیشه ای و قابل پیش بینی اپوزیسیون، شرایطی را پدید آورده است که گروه های مخالف با دستان خویش اقدام به محو خود از انظار عمومی و از دیده جهانیان کرده و خانه نشین شده اند.

اپوزیسیون ایران در طی سالهای گذشته می توانست در راهپیمایی ۲۲ بهمن به سیاست های غیردموکراتیک نظام اعتراض نماید و یا از جمهوریت نظام دفاع کند؛ در راهپیمایی ۱۳ آبان از برقراری رابطه با دنیای آزاد سخن بگوید و در راهپیمایی روز قدس خواهان صلح خاورمیانه و حل بحران فلسطین شود؛ برای انجمن های صنفی و جنبش های اجتماعی مانند کارگران، دانشجویان و زنان نیز که تاکنون توان سازماندهی اعتراضات خود را نداشته اند این می تواند نقطه شروع مناسبی برای بیان علنی خواسته هایشان باشد. با وجود چنین مزایایی چنان که شاهدیم یک ایده غیرعلمی که منشاء القاء آن نیز مشکوک است، با ایجاد مانع ذهنی دست اپوزیسیون را در استفاده از فرصت ها بسته است. ذهن های کلیشه ای قابل پیش بینی اند و برنامه ریزی برای سرکوبشان نیز ساده است. وقتی در برابر یک پدیده اجتماعی، کلیشه و فرمولی از قبل تعیین شده داشته باشیم، حاکمیت با اطلاع از موضع از پیش تعیین شده ما به راحتی می تواند در جهت حذف و سرکوبمان برنامه ریزی و اقدام کند. هنگامی که به عقب بازمی گردیم و می بینیم که چگونه آزادترین انتخابات دو دهه اخیر (دور دوم شوراها) توسط اپوزیسیون تحریم شد و در پس آن آبادگران متولد شدند و یا چگونه آگاهی حاکمیت از رفتار قابل پیش بینی اپوزیسیون، گروه های دموکرات را در دام کودتای چند لایه محافظه کاران در انتخابات دور نهم ریاست جمهوری گرفتار ساخت، متوجه خواهیم شد که تا چه حد واقع گرایی در سیاست می تواند برای گروههای سیاسی حیاتی باشد. لزومی ندارد که از ترس فرو افتادن در سیاست ماکیاولی (واقع گرایی افراطی) خود را اسیر کلیشه های ذهنی سازیم. این کلیشه های ذهنی لزوماً اخلاقی نیستند. این مغالطه بزرگترین اشتباه تئوریک اپوزیسیون در طی سال های گذشته بوده است. نتیجه آن نیز چیزی جز انفعال، بن بست، سرکوب، از دست دادن فرصت ها و شکست های پیاپی در مقاطع حساس تاریخی نبوده است.

× × ×

در نهایت و به عنوان جمع بندی باید گفت که برای رسیدن به «وضعیت چانه زنی از بالا و فشار از پایین» می توان تقریر واقعی شده آن یعنی «چانه زنی اقلیت موثر در بالا و فشار رسمی از پایین» را به عنوان استراتژی برگزید. شرکت فعال اپوزیسیون در تمام مراسم های رسمی با برنامه ای از پیش تعیین شده و

معنادار بسیار می تواند راهگشا باشد. اولین مزیت آن علنی شدن حضور آن ۴۰ درصد از مردم ناراضی و خاموش است که در طی سال های گذشته خانه نشین بوده اند. مزیت دیگر آن می تواند این باشد که پروژه تثبیت دموکراسی خودمانی به محاق فراموشی خواهد رفت. همچنین برخلاف تصور اپوزیسیون رادیکال نه تنها مشروعیت سیستم غیردموکراتیک افزایش پیدا نمی کند بلکه شکافهای داخلی آن نیز علنی شده و با بحران مواجه خواهد شد. درچنین شرایطی لزوم انجام اصلاحات برای نظام به منزله امری حیاتی خواهد بود چرا که با چنین محتوایی ادامه کار به معنای از دست رفتن ثبات و در نتیجه فروپاشی می باشد. این یعنی تکمیل شرایط اصلاحات به سیستمی که هیچ گاه داوطلبانه تن به اصلاحات نداده است. اما در انتها تاکید بر دو نکته ضروری است: ۱- لزوم مواجهه با متد فشار رسمی به عنوان یک استراتژی نه یک تاکتیک، ۲- لزوم اجرا و برنامه ریزی برای اعمال فشار رسمی با دید اصلاح طلبانه، مسالمت آمیز و درچارچوب قانون. عدم رعایت این دومورد نیل به هدف را برای استراتژی مورد بحث با مشکل مواجه خواهد ساخت.